



Discursive Structures in a Selection of Qur'anic Supplications: A Study Based on Hodge and Kress's Critical Discourse Approach

Farooqh Nemati^{1,*}, Seyyed Sadral-Din Mahmoudi²

¹ Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Payame Noor, Tehran, Iran.

² Assistant Professor, Department of Islamic Studies Education, University of Farhangian, Tehran, Iran. ss.mahmodi@cfu.ac.ir

Article Info	ABSTRACT
DOI: 10.22084/dua.2026.32490.1246 Article history: Received: 2026 April 6 Received in revised: 2026 June 27 Accepted: 2026 June 29 Keywords: The Holy Qur'an, Qur'anic Supplications, Critical Discourse, Hodge and Kress's Theory, Representation of Power, Ideology. * Corresponding author. Email: farooqh.nemati@pnu.ac.ir Publisher: Bu-Ali Sina University.	Qur'anic supplications, as part of revelatory discourse, in addition to their devotional and prayerful function, carry layers of ideological meaning and power relations that are represented through linguistic and discursive structures. From this perspective, the language of supplication is not merely an expression of petition and devotion; rather, it constitutes a site for the representation of a particular semantic order and a power relationship between God and humankind, manifested not only in the sphere of prayer but also in the absolute divine authority exercised in response to human need. The present study, drawing on Hodge and Kress's Critical Discourse Analysis approach, examines how power is represented in Qur'anic supplications. The theoretical framework of the study is grounded in four principal components of this approach, namely naming, nominalization, active and passive constructions, and actional and relational sentences. The research adopts a descriptive-analytical method, and its data consist of a selection of Qur'anic supplications analyzed with a focus on lexical and syntactic levels. The findings indicate that naming strategies—particularly in the use of the Divine Most Beautiful Names and attributes of perfection—play a significant role in foregrounding God's absolute authority and consolidating the human position of servitude. Likewise, nominalization, by transforming actional processes into abstract concepts, contributes to the naturalization and stabilization of the tawhīdic semantic order. On the other hand, the predominance of active constructions in attributing actions to God highlights divine agency and activeness, while the use of passive constructions in some cases leads to the backgrounding of the human agent and a focus on the outcome or the divine action in the supplications. Furthermore, the analysis of actional and relational sentences shows that actional sentences, by emphasizing divine acts, represent God's active power, and relational sentences, by attributing attributes of perfection to the divine essence, serve to ideologically consolidate and legitimize this power. Overall, the linguistic structures in Qur'anic supplications form a coherent discourse in which the power relationship between God and humankind is represented systematically, naturally, and legitimately.





ساختارهای گفتمانی در منتخبی از ادعیه قرآنی (مطالعه‌ای بر اساس رویکرد گفتمان انتقادی هاج و کرس)

فاروق نعمتی^{۱*}، سیدصدرالدین محمودی^۲

۱- دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران، (*نویسنده مسئول) Farooqh.nemati@pnu.ac.ir

۲- استادیار گروه آموزشی معارف اسلامی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران ss.mahmodi@cpu.ac.ir

چکیده	اطلاعات مقاله
ادعیه قرآنی به‌عنوان بخشی از گفتمان وحیانی، افزون بر کارکرد عبادی و نیایشی، حامل لایه‌هایی از معناهای ایدئولوژیک و روابط قدرت هستند که در قالب ساختارهای زبانی و گفتمانی بازنمایی می‌شوند. از این منظر، زبان دعا صرفاً بیان درخواست و نیایش نیست، بلکه عرصه‌ای برای بازنمایی نوعی نظم معنایی و رابطه قدرت میان خداوند و انسان به‌شمار می‌آید که نه تنها در ساحت نیایش، بلکه در اقتدار مطلق الهی در امداد بشری تجلی یافته است. پژوهش حاضر با تکیه بر رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی هاج و کرس، به بررسی چگونگی بازنمایی قدرت در ادعیه قرآنی می‌پردازد. چارچوب نظری این پژوهش بر چهار مؤلفه اصلی این نظریه، یعنی نام‌دهی، اسم‌سازی، ساخت‌های معلوم و مجهول و جملات کنشی و اسنادی استوار است. روش تحقیق توصیفی تحلیلی است و داده‌های پژوهش شامل گزیده‌ای از ادعیه قرآنی است که با تمرکز بر سطوح واژگانی و نحوی مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که راهبردهای نام‌دهی، به‌ویژه در کاربرد اسمای حسناى الهی و اوصاف کمالی، نقش مهمی در برجسته‌سازی اقتدار مطلق خداوند و تثبیت جایگاه عبودیت انسان ایفا می‌کنند. همچنین اسم‌سازی با تبدیل فرایندهای کنشی به مفاهیم انتزاعی، به طبیعی‌سازی و تثبیت نظم معنایی توحیدی کمک می‌کند. از سوی دیگر، غلبه ساخت‌های معلوم در نسبت‌دادن افعال به خداوند، عاملیت و کنش‌مندی الهی را برجسته می‌سازد؛ درحالی‌که کاربرد ساخت‌های مجهول در برخی موارد به پس‌زمینه‌رانی عامل انسانی و تمرکز بر نتیجه یا فعل الهی در ادعیه می‌انجامد. افزون‌براین، تحلیل جملات کنشی و اسنادی نشان می‌دهد که جملات کنشی با تأکید بر افعال الهی، قدرت فعال خداوند را بازنمایی می‌کنند و جملات اسنادی نیز با نسبت‌دادن صفات کمال به ذات الهی، به تثبیت و مشروعیت‌بخشی ایدئولوژیک این قدرت می‌پردازند. درمجموع، ساختارهای زبانی در ادعیه قرآنی، گفتمانی منسجم را شکل می‌دهند که در آن رابطه قدرت میان خداوند و انسان، به‌صورت نظام‌مند طبیعی و مشروع بازنمایی می‌شود.	شناسه DOI : 10.22084/dua.2026.32490.1246 سابقه مقاله: تاریخ دریافت: ۶ اردیبهشت ۱۴۰۵ تاریخ بازنگری: ۶ تیر ۱۴۰۵ تاریخ پذیرش: ۸ تیر ۱۴۰۵ کلیدواژگان: قرآن کریم، ادعیه قرآنی، گفتمان انتقادی، نظریه هاج و کرس، بازنمایی قدرت، ایدئولوژی. ناشر: دانشگاه بوعلی سینا



۱. مقدمه

زبان دینی در متون مقدس، به ویژه قرآن کریم، همواره بستری برای تکوین و انتقال معناهای ژرف الهی، انسان‌شناختی و هستی‌شناختی بوده است. در میان انواع گفتمان‌های قرآنی، ادعیه جایگاهی ممتاز دارند، زیرا در آن‌ها رابطه انسان و خداوند نه صرفاً در قالب گزارش یا حکایت، بلکه در قالب گفت‌وگویی نیایشی، اعترافی و وجودی صورت‌بندی می‌شود (نک. طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳۶-۳۸). این ادعیه، در عین کارکرد عبادی و تربیتی، حامل سازوکارهای زبانی و گفتمانی‌اند که به بازنمایی نوعی نظم معنایی خاص و تثبیت رابطه‌ای نابرابر و سلسله‌مراتبی میان عبد و رب منجر می‌شوند؛ نظمی که در آن، قدرت مطلق الهی و وابستگی وجودی انسان، به گونه‌ای بدیهی و طبیعی به تصویر کشیده می‌شود. البته در ورای چنین ارتباط عاطفی و خالص انسان با معبودش، «دعاها مجموعه‌ای از کنش‌های گفتاری هستند که با هدف و معنای ثانویه خاصی بیان می‌شوند» (مواظبی و ابراهیمی، ۱۴۰۴: ۳۳۳).

مطالعات سنتی در حوزه علوم قرآنی و تفسیر، غالباً بر ابعاد معنایی، بلاغی و کلامی ادعیه قرآنی تمرکز داشته‌اند (معرفت، ۱۳۷۵: ۲۲۱-۲۲۳). در سال‌های اخیر، برخی پژوهش‌ها کوشیده‌اند با تکیه بر زبان‌شناسی متن و تحلیل بلاغی، ساختار دعا‌های قرآنی را واکاوی کنند؛ باین‌حال، بررسی این ادعیه از منظر تحلیل مدل‌های گفتمان انتقادی، هنوز جای کار فراوان دارد. این خلأ زمانی آشکارتر می‌شود که در نظر آوریم دعا در قرآن، غالباً ناظر به موقعیت‌های بحران، نیاز، استغفار و اعتراف است و از این رو، روابط قدرت، وابستگی و توکل در آن با شدت بیشتری بازنمایی می‌شود (نک. طالقانی، ۱۳۵۹: ۳/۲۹۰-۲۹۲).

در میان نظریه‌پردازان حوزه تحلیل گفتمان انتقادی، هاج و کرس^{۶۱} (۱۹۷۶) با تمرکز بر نقش ساختارهای نحوی و واژگانی در بازنمایی و مشروعیت‌بخشی به روابط قدرت، چارچوبی کارآمد برای تحلیل متون ایدئولوژیک، از جمله متون دینی پیشنهاد کرده‌اند. این دو در رابطه با مسئله متن و معنا معتقدند که «در تحلیل گفتمان انتقادی، فرض بر این است که تنها یک معنا در متن وجود ندارد، بلکه به‌طور بالقوه هر متن دارای معانی متنوعی است که بعضی از آن‌ها به دلایل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و دلایل دیگر در مواقع مختلف بر بقیه اولویت دارند» (به نقل از: بشیر، ۱۳۹۵: ۴۸). آنان نشان می‌دهند که چگونه «نام‌دهی»^{۶۲}، «اسم‌سازی»^{۶۳}، گزینش میان «ساخت معلوم و مجهول» و تمایز «جملات کنشی»^{۶۴} و اسنادی^{۶۵}، نه صرفاً عناصر نحوی، بلکه ابزارهایی ایدئولوژیک برای برجسته‌سازی یا پنهان‌سازی کنشگران، طبیعی‌سازی روابط قدرت و تثبیت جهان‌بینی مسلط‌اند (Hodge and Kress, 1996: 87).

تحلیل گفتمان انتقادی از نظر کرس به مثابه نوعی عمل اجتماعی است که در بین سایر اعمال اجتماعی قرار دارد (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۴۹). گفتمان از نظر کرس، نظام معنایی است که در درون نهادهای خاصی جای گرفته و این نهادها خود در واکنش به ساختارهای بزرگ اجتماعی به وسیله ایدئولوژی‌ها معین می‌شوند (همان، ۱۴۸). از نظر کرس گفتمان‌ها مجموعه‌هایی از اظهار نظرات نظام‌مند و سازمان‌یافته‌ای هستند که معانی و ارزش‌های نهادها را تبیین می‌کنند؛ به علاوه آنچه را که ممکن و آنچه را که غیرممکن است با توجه به موضوعات موردعلاقه نهاد موردنظر، چه به صورت حاشیه‌ای و چه به صورت محوری و مستقیم، تعریف، توصیف و بازنمایی می‌کنند (به نقل از: همان: ۱۷۴؛ نوازی و دیگران، ۱۴۰۳: ۱۲۴).



61 . Hodge & Kress

62 . naming

63 . nominalization

64 . material/actional

65 . relational/attributional

از منظر هاج و کرس، گزینش میان ساخت معلوم و مجهول نیز حامل پیام‌های ایدئولوژیک است، زیرا در ساخت معلوم، فاعل و عاملیت او برجسته می‌شود و در ساخت مجهول، کنشگر به حاشیه رانده یا حذف می‌گردد (Hodge and Kress, 1996: 45-47). افزون‌براین، تمایز میان جملات کنشی و اسنادی در این نظریه، امکان ردیابی الگوهایی را فراهم می‌کند که در آن‌ها یا افعال الهی به صورت کنش‌های مداخله‌گر در جهان تصویر می‌شوند، یا صفات و هویت‌ها ثابت و استقرار یافته معرفی می‌گردند (همان: ۴۰-۴۲).

با توجه به اینکه ساختار ویژه دعا- که در آن طلب، استغاثه، ستایش، اعتراف به نقص و تأکید بر قدرت و رحمت الهی در کنار هم قرار می‌گیرند- فرصت کم‌نظیری برای مطالعه نحوه صورت‌بندی رابطه قدرت میان خداوند و انسان فراهم می‌کند، پژوهش حاضر می‌کوشد با تکیه بر نظریه گفتمان انتقادی «هاج و کرس» و تمرکز بر چهار عنصر کلیدی آن، یعنی «نام‌دهی، اسم‌سازی، ساخت‌های معلوم و مجهول، و جملات کنشی و اسنادی»، به این فرضیه برسد که ادعیه قرآنی، افزون بر کارکرد نیایشی، گفتمانی منسجم و ایدئولوژیک را بازتولید می‌کنند که در آن، نسبت قدرت میان خداوند و انسان به گونه‌ای نظام‌مند، طبیعی و بدیهی تصویر می‌شود. همچنین می‌کوشد با تحلیل کیفی گزیده‌ای از ادعیه قرآنی، لایه‌های پنهان این گفتمان را آشکار سازد و نشان دهد که چگونه انتخاب‌های ظاهراً نحوی و واژگانی، در سطح گفتمانی به کنش‌های ایدئولوژیک تبدیل می‌شوند.

۱-۱ سؤالات پژوهش

بر اساس چارچوب نظری هاج و کرس و با توجه به هدف پژوهش، سؤالات اصلی این مطالعه عبارت‌اند از:

ادعیه قرآنی چگونه از طریق سازوکارهای زبانی و گفتمانی، قدرت الهی را بازنمایی و جایگاه وجودی انسان را صورت‌بندی می‌کنند؟
چارچوب نظری هاج و کرس چگونه می‌تواند سازوکارهای ایدئولوژیک نهفته در ادعیه قرآنی را آشکار سازد و روابط قدرت میان خداوند و انسان را تبیین کند؟

۲-۱ مروری پژوهش‌های انجام‌شده

در رابطه با نظریه تحلیل گفتمان انتقادی و تطبیق آن بر آثار ادبی و متون دینی، پژوهش‌های بسیاری صورت گرفته که اغلب آن‌ها بر مبنای نظریه فرکلاف انجام شده است. محدود مطالعاتی بر پایه نظریه هاج و کرس انجام شده است؛ برخی از این پژوهش‌ها به قرار زیر است:

-مقاله «تحلیل گفتمان انتقادی دعای چهل و نهم صحیفه سجاده با تکیه بر الگوی هاج و کرس» از روح‌الله صیادی‌نژاد و رحمان نوازی (۱۴۰۲: ۱۰۷-۱۲۵) که با تکیه بر الگوی هاج و کرس، به تبیین جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک حاکم بر متن در دعای مذکور از صحیفه سجاده پرداخته است و فرایند ساختارهای گفتمان‌مدار بر اساس نظریه هاج و کرس بررسی شده است.

-مقاله «تحلیل گفتمان انتقادی رمان (حرب الکلب الثانية) ابراهیم نصرالله با تکیه بر الگوی هاج و کرس» از رحمان نوازی و دیگران (۱۴۰۳: ۱۱۷-۱۳۸) که این پژوهش با هدف تبیین جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک حاکم بر متن در رمان حرب الکلب الثانية به بررسی فرایند ساختارهای گفتمان‌مدار بر اساس این نظریه پرداخته است.

-مقاله «تحلیل کنش‌های گفتار ادعیه پیامبران در قرآن کریم بر اساس نظریه جان سرل» از علی‌اکبر نورسیده و علی باقری (۱۴۰۳: ۵۹-۷۶) که می‌کوشد با تکیه بر نظریه مذکور، چگونگی کاربری زبان در این ادعیه و کارکرد کنش‌های موجود در آن‌ها را بررسی کند.



- مقاله «تحلیل انتقادی گفتمان دعای صباح امام علی (ع) بر اساس الگوی نورمن فرکلاف» از پریسا کاظمی و دیگران (۱۴۰۲: ۱۹۹-۲۲۰) که بر اساس نظریه فرکلاف، به گفتمان کاوی انتقادی از دعای صباح آن حضرت (ع) پرداخته و آن را در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین مورد بررسی قرار داده است.

- مقاله «تحلیل گفتمان انتقادی ارزش‌های جامعه اسلامی در دعای توفیق الطاعه» از علی‌اکبر مرادیان قبادی و روح‌الله مهدیان طبقه (۱۴۰۴: ۵۹-۸۱) که با تکیه بر نظریه فرکلاف، به بررسی گفتمان ارزش‌های اسلامی در دعای مذکور پرداخته است.

- مقاله «تحلیل گفتمان انتقادی اوصاف قیامت در قرآن با رویکرد معانی ثانوی بر اساس مدل فرکلاف» از منصوره شیرزادی و همکاران (۱۴۰۲: ۴۳-۵۳) که عناوین گفتمان‌مدار روز قیامت در قرآن کریم، بر اساس نظر فرکلاف در سطح توصیف، هم از نظر معانی ثانوی و هم لغوی بررسی شده است.

- مقاله «تحلیل گفتمان انتقادی سوره قصص بر اساس رویکرد نورمن فرکلاف» از سیدحسین سیدی و وفاء محفوظی موسوی (۱۴۰۰: ۱۴۵-۱۷۶) که این نوشتار درصدد است به گفتمان کاوی سوره قصص در سطوح سه‌گانه مورد نظر فرکلاف پردازد و به این پرسش‌ها پاسخ دهد: تأثیر فرامتن در سوره قصص چگونه رخ داده است؟

- مقاله «تحلیل گفتمان انتقادی داستان حضرت آدم (ع) در قرآن کریم بر اساس الگوی نورمن فرکلاف» از عزت ملاابراهیمی و عبدالوهاب کمالی (۱۴۰۴: ۲۳۰-۲۴۹) که نگارندگان در جستار حاضر بر مبنای نظریه نورمن فرکلاف، داستان حضرت آدم (ع) را مورد واکاوی قرار داده‌اند.
 بر همین اساس، تاکنون پژوهشی در رابطه با ساختارهای گفتمانی و بازنمایی قدرت الهی در ادعیه قرآنی بر اساس رویکرد گفتمان انتقادی هاج و کرس انجام نگرفته است.

۳-۱ چارچوب نظری پژوهش

تحلیل گفتمان انتقادی^{۶۶} از جمله گرایش‌های نوین در علم زبان‌شناسی است که در سال‌های اخیر توجه بسیاری را به خود جلب کرده است. در این نوع از تحلیل گفتمان، «با عبور از سطح توصیف گفتمان به چرایی تولید متن توجه می‌شود» (کاظمی و دیگران، ۱۴۰۲: ۱۹۹) و بیشتر به دنبال درک پدیده‌های اجتماعی و آنچه در این مسیر اتفاق می‌افتد، است. تحلیل گفتمان انتقادی، به بررسی نحوه استفاده تبعیض‌آمیز از قدرت جمعی، سلطه و عدم مساوات از طریق گفتار و نوشتار در بافت اجتماعی و سیاسی می‌پردازد و درواقع، «یکی از روش‌های بازتولید گفتمان متن در جایگاه ایدئولوژی و قدرت، تحلیل گفتمان انتقادی است» (صیادی‌نژاد و نوازی، ۱۴۰۲: ۱۰۹)؛ به عبارت دیگر، «تحلیل انتقادی گفتمان در جستجوی کشف رگه‌های تعصبات اعتقادی در متون است» (ویدوسن، ۴۳: ۱۱۲) و «نحوه استفاده از واژه انتقادی، به‌طور حتم ایدئولوژی و جهانبینی کاربرش را نشان می‌دهد» (Brookfield, 2005: 11 به نقل از: موتتر، ۱۳۹۷: ۲۸).

از همین رو، تحلیل گفتمان انتقادی یکی از رویکردهای مهم در زبان‌شناسی معاصر است که به بررسی رابطه میان زبان، قدرت و ایدئولوژی می‌پردازد. این رویکرد بر این اصل استوار است که زبان صرفاً ابزاری برای انتقال معنا نیست، بلکه در شکل‌دهی به واقعیت اجتماعی، تثبیت روابط قدرت و بازتولید نظام‌های فکری نقش فعال دارد. از این منظر، متون گفتمانی



بازتابی خنثی از واقعیت به شمار نمی‌آیند، بلکه از طریق انتخاب‌های واژگانی، نحوی و بلاغی، نوع خاصی از جهان‌بینی و روابط اجتماعی را بازنمایی و مشروعیت‌بخشی می‌کنند. ازاین‌رو، تحلیل گفتمان انتقادی می‌کوشد لایه‌های پنهان معنا و سازوکارهای ایدئولوژیک نهفته در ساختارهای زبانی را آشکار سازد.

به‌طور خلاصه باید گفت که تحلیل انتقادی گفتمان، تنها به بررسی ساختار زبان نمی‌پردازد، بلکه افراد و نهادهایی را که شیوه‌هایی گوناگون برای معناپردازی در متن دارند، نیز مورد بررسی قرار می‌دهد. لذا «در چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی، گفتمان کاوی تجزیه و تحلیل ساختارها و معنایی است که بار ایدئولوژیک دارند» (مکاریک، ۱۳۸۶: ۱۶۰-۱۶۱). از همین منظر، «تحلیل گفتمان باید نظر به قدرت اجتماعی، تاریخی و ایدئولوژی داشته باشد تا بتواند معنا را دریابد» (آفاگل‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۴۶-۱۴۷). از این روست که دو مفهوم «توازن یا مناسبات قدرت» و نیز «ایدئولوژی» را باید از مفاهیم کلیدی گفتمان‌شناسی انتقادی به شمار آورد (یارمحمدی، ۱۳۹۵: ۲۰).

در میان نظریه‌پردازان این حوزه، هاج و کرس، از نخستین پژوهشگرانی بودند که با طرح مفهوم «نشانه‌شناسی اجتماعی» و تحلیل ایدئولوژیک زبان، چارچوبی نظام‌مند برای بررسی پیوند میان ساختارهای زبانی و روابط قدرت ارائه کردند. آنان در اثر مشهور خود «*Language as Ideology*» نشان می‌دهند که زبان همواره در خدمت بازنمایی واقعیت اجتماعی و تثبیت نظام‌های ایدئولوژیک قرار دارد و ساختارهای نحوی و واژگانی می‌توانند به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم در برجسته‌سازی یا پنهان‌سازی کنشگران و روابط قدرت نقش ایفا کنند (Hodge and Kress, 1996: 3-6). به باور آنان، بسیاری از سازوکارهای ایدئولوژیک زبان در قالب انتخاب‌های ظاهراً ساده دستوری شکل می‌گیرند و از طریق تکرار در گفتمان، به‌صورت طبیعی و بدیهی جلوه داده می‌شوند (همان: ۴-۱۶). هاج و کرس برای تحلیل ایدئولوژیک متون، بر مجموعه‌ای از ساختارهای زبانی تأکید می‌کنند که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به نام‌دهی، اسم‌سازی، ساخت‌های معلوم و مجهول و نیز جملات کنشی و اسنادی اشاره کرد. این عناصر در واقع ابزارهایی هستند که از طریق آن‌ها روابط اجتماعی و قدرت در متن بازنمایی می‌شود.

با توجه به این مبانی نظری، چارچوب تحلیل در پژوهش حاضر بر چهار عنصر یادشده در نظریه هاج و کرس استوار است. بدین معنا که ادعیه قرآنی از منظر راهبردهای نام‌دهی، ساخت‌های اسم‌سازی، نحوه به‌کارگیری ساخت‌های معلوم و مجهول و نیز الگوهای جملات کنشی و اسنادی مورد بررسی قرار می‌گیرند تا روشن شود که این سازوکارهای زبانی چگونه در بازنمایی قدرت الهی و صورت‌بندی رابطه میان خداوند و انسان نقش ایفا می‌کنند. بدین ترتیب، این چارچوب نظری امکان آن را فراهم می‌آورد که ادعیه قرآنی نه صرفاً به‌عنوان متونی عبادی، بلکه به‌عنوان گفتمانی زبانی - ایدئولوژیک تحلیل شوند که در آن ساختارهای نحوی و واژگانی در خدمت بازنمایی و تثبیت نظم معنایی توحیدی قرار دارند.

۲- بحث و بررسی

۲-۱ نظریه گفتمان انتقادی هاج و کرس و مؤلفه‌های آن

نام‌دهی (Naming/Labeling)

هاج و کرس توضیح می‌دهند که نام‌ها و برچسب‌ها صرفاً نشانه‌های زبانی بی‌طرف نیستند، بلکه «چگونگی ساخته‌شدن واقعیت اجتماعی را آشکار می‌کنند» و هر نام، جهان‌بینی خاصی را بر موضوع تحمیل می‌کند (Hodge and Kress, 1996: 21-23). هنگامی که متن برای یک کنشگر یا گروه اجتماعی نام خاصی برمی‌گزیند، این انتخاب همواره بار ارزشی، هویتی و ایدئولوژیک دارد.



در متون دینی، به‌ویژه در قرآن، کاربرد نام‌ها و صفات الهی نقشی اساسی در بازنمایی رابطه میان خداوند و انسان دارد؛ به‌گونه‌ای که اسمای حسنای الهی غالباً قدرت، رحمت، علم و حاکمیت مطلق خداوند را برجسته می‌سازند (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳۱۲/۲؛ ابن‌عاشور، ۱۴۲۰ق: ۲۶۷/۱). به‌طور مثال، استفاده از نام‌هایی مانند «الذین آمنوا»، «الکافرون»، «المشركون»، «الظالمون»، «المتقون» هرگز انتخابی خنثی نیست، بلکه نوعی دسته‌بندی معنایی و اخلاقی را بر کنشگران تحمیل می‌کند. حاج و کرس تأکید می‌کنند که نام‌دهی، «ابزار شکل‌دهی هویت» است و می‌تواند از طریق ساختن دوگانه‌های ارزشی، مرز میان «ما» و «دیگران» را تثبیت کند (Hodge and Kress, 1996: 24-26).

در گفتمان دینی، نام‌دهی اغلب نقش تعیین‌کننده‌ای در ایجاد تقابلهای بنیادین دارد. وقتی متن گروهی را با نام «الکاذبین» یا «المعتدون» معرفی می‌کند، این برجسته‌سازی نه تنها توصیف رفتار، بلکه تثبیت یک هویت پایدار است. بر اساس تحلیل حاج و کرس، چنین نام‌هایی «هویت‌سازی ایدئولوژیک» می‌کنند و مخاطب را به پذیرش چارچوب ارزشی متن هدایت می‌سازند. این فرایند موجب شکل‌گیری هویت‌های مثبت و منفی و نیز سامان‌دهی معنایی کنشگران در سوره می‌شود.

اسم‌سازی (Nominalization)

اسم‌سازی به معنای تبدیل یک فرایند پویا به اسم است؛ فرایندی که از دید حاج و کرس «مهم‌ترین شیوه پنهان‌سازی روابط کنشی و مسئولیت عاملان» به شمار می‌آید (همان: ۸-۱۰). با اسم‌سازی، رخدادی که در اصل از فاعل و مفعول تشکیل شده است، به یک «چیز» یا «وضعیت» تبدیل می‌شود؛ مانند تبدیل «یعذب» به «عذاب»، یا «یکذبون» به «التکذیب». این تبدیل دو اثر مهم دارد:

۱. نقش فاعل یا مسبب عمل محو یا کم‌رنگ می‌شود.

۲. رخداد پویا به صورت یک واقعیت مستقل و ثابت نشان داده می‌شود.

همچنین تبدیل افعال به اسم‌هایی مانند «مغفرة»، «نصر»، «عذاب» یا «هدی» می‌تواند فرایندهای کنشی را از عاملان انسانی جدا سازد و آن‌ها را به مفاهیمی کلی و فراگیر تبدیل کند. چنین ساختاری در گفتمان دینی اغلب به تثبیت نظم معنایی توحیدی و تأکید بر منشأ الهی این فرایندها می‌انجامد.

هاج و کرس می‌گویند که اسم‌سازی باعث می‌شود «روابط کنشگرانه به روابط اسمی تبدیل شوند و در نتیجه، ساخت قدرت از سطح جمله حذف یا مبهم گردد» (همان: ۱۱-۱۲). بسیاری از مفاهیم دینی در قالب اسم‌سازی ارائه می‌شوند، همچون «الرجس»، «الهدی»، «الضلال»، «العذاب»، «الحساب». این ساخت‌ها، به‌ویژه وقتی بدون ذکر فاعل یا متعلق می‌آیند، خواننده را به پذیرش آن‌ها به مثابه «حقایق موجود و طبیعی» سوق می‌دهند. در نتیجه، فرایندهای پویا به صورت اموری مفروض و تثبیت‌شده بازنمایی می‌شوند. از منظر حاج و کرس، این دقیقاً همان «ایدئولوژیک‌سازی از طریق تثبیت» (همان: ۱۸) است.

معلوم و مجهول (Active vs. Passive)

تقابل جمله معلوم و مجهول نزد حاج و کرس یکی از کلیدی‌ترین نقاط آشکار شدن ایدئولوژی در نحو است. آن‌ها توضیح می‌دهند که «انتخاب میان معلوم و مجهول، انتخابی معنایی و ایدئولوژیک است، زیرا تعیین می‌کند چه کسی عامل عمل و چه کسی گیرنده آن باشد» (همان: ۱۵-۱۸). در جمله معلوم، عامل کنش به روشنی معرفی می‌شود و مسئولیت عمل برجسته است، اما در جمله مجهول، فاعل می‌تواند ناپدید شود یا به حاشیه رود. به بیان حاج و کرس، مجهول‌سازی «با حذف سوژه، ساخت قدرت را از صدای متن حذف می‌کند» (همان: ۱۹).

در متون دینی، انتخاب میان معلوم و مجهول به هدف گفتمان وابسته است:



وقتی هدف، برجسته‌سازی نقش الهی در هدایت، رزق، جزا یا خلق است، ساخت معلوم به کار می‌رود، اما هنگامی که مقصد، تمرکز بر اثر یک عمل بدون تکیه بر عامل آن است، ساخت مجهول ترجیح داده می‌شود. مانند «یُحْشِرُ النَّاسَ»، «یُجَازُونَ»، «یُتِلَوْنَ».

این انتخاب‌ها در تحلیل انتقادی، نشانه‌ای از جهت‌گیری گفتمانی متن است. معلوم‌سازی می‌تواند نقش خدا، پیامبر یا مؤمنان را برجسته کند و مجهول‌سازی می‌تواند عاملیت انسان یا پدیده‌ها را کم‌رنگ سازد تا تمرکز بر «نتیجه» یا «حکم» باشد، نه بر «فاعل».

جملات کنشی و اسنادی (Action vs. Relational Clauses)

هاج و کرس میان «جملات کنشی» که بر عمل و رخداد دلالت دارند و «جملات اسنادی/نسبتی» که بر «بودن»، «داشتن» یا «صفت» دلالت دارند، تمایز بنیادین قائل‌اند. آنان توضیح می‌دهند که جملات کنشی «سوژه را در مقام عامل معرفی می‌کنند»، اما جملات اسنادی «هویت سوژه را تثبیت می‌کنند» (همان: ۲۷-۳۰).

در گفتمان دینی، جملات کنشی غالباً به افعال الهی و مداخله خداوند در جهان اشاره دارند؛ درحالی‌که جملات اسنادی با نسبت دادن صفاتی همچون «غفور»، «رحیم»، «حکیم» و «علیم» به خداوند، هویت و کمالات الهی را تثبیت می‌کنند. این ویژگی سبب می‌شود که ساخت مجهول در بسیاری از متون ایدئولوژیک برای پنهان‌سازی مسئولیت کنشگران یا طبیعی جلوه‌دادن رخدادها به کار رود. در متون قرآنی، نسبت‌دادن افعال کلیدی مانند هدایت، رزق، آموزش و اجابت به خداوند در قالب ساخت‌های معلوم، به برجسته‌سازی عاملیت الهی و نقش تعیین‌کننده او در نظام هستی می‌انجامد.

در جملات کنشی، کنشگران به‌مثابه موجوداتی فعال ظاهر می‌شوند؛ ایمان می‌آورند، انکار می‌کنند، می‌جنگند، یاری می‌دهند، سجده می‌کنند. این نوع جملات بر رفتار و حرکت متمرکزند، اما در جملات اسنادی، کنشگران در قالب هویت‌های پایدار تعریف می‌شوند: «هم مؤمنان»، «هم کافران»، «هم ظالمان»، «هم عذاب»، «هم لایعقلون». هاج و کرس تأکید دارند که این نوع جملات «هویت‌سازی صلب» ایجاد می‌کنند و با تثبیت صفات، سوژه را در چارچوب معنایی خاصی محصور می‌سازند (Hodge and Kress, 1996: 31-32).

در قرآن نمونه‌های فراوانی از این تقابل دیده می‌شود. جملات کنشی اغلب حرکت، ایمان، عمل صالح، مخالفت، و کنش‌های اجتماعی را نشان می‌دهند؛ حال آنکه جملات اسنادی هویت‌های پایدار مؤمنان، کافران، منافقان و ظالمان را تثبیت می‌کند. از منظر هاج و کرس، همین جابه‌جایی میان کنشی و اسنادی است که «نقشه هویتی» متن را می‌سازد و جهان اخلاقی آن را شکل می‌دهد.

۲-۲ تحلیل گفتمان انتقادی ادعیه قرآنی بر اساس نظریه هاج و کرس

در میان متون دینی، قرآن کریم به‌عنوان متنی بنیادین در فرهنگ اسلامی، از ساختارهای زبانی و بلاغی پیچیده‌ای برخوردار است که مطالعه آن‌ها می‌تواند ابعاد مختلف نظام معنایی و اعتقادی این متن را روشن سازد. یکی از گونه‌های مهم گفتمان در قرآن، ادعیه قرآنی است. دعاها قرآنی بیانگر رابطه‌ای خاص میان انسان و خداوند هستند و در آن‌ها انسان با زبان درخواست، تضرع، استغفار یا توکل با پروردگار خویش سخن می‌گوید. این دعاها افزون بر کارکرد عبادی، از منظر زبانی و گفتمانی نیز واجد اهمیت فراوان‌اند، زیرا از طریق ساختارهای زبانی خاص، نوعی رابطه قدرت و جایگاه وجودی میان خداوند و انسان را بازنمایی می‌کنند.



بررسی ادعیه قرآنی از منظر تحلیل گفتمان انتقادی می‌تواند نشان دهد که چگونه انتخاب‌های زبانی در این متون به برجسته‌سازی قدرت مطلق الهی، بیان نیازمندی انسان و صورت‌بندی رابطه میان او و خداوند می‌انجامد. در این میان، کاربرد نام‌ها و صفات الهی، شیوه بیان کنش‌های الهی و نیز نوع ساختارهای نحوی به کار رفته در دعاها می‌تواند در بازنمایی این رابطه نقش مهمی ایفا کند.

در دعا‌های قرآنی، رابطه قدرت خداوند بسیار آشکار است، زیرا ساختار دعا معمولاً بر نوعی نسبت نابرابر اما معنادار میان **بنده نیازمند و خدای قادر، مالک و پاسخ‌گو** استوار است. در این دعاها، دعاکننده خود را در جایگاه فقر، طلب، عجز، توبه یا هدایت‌خواهی قرار می‌دهد و خداوند در جایگاه قدرت مطلق، رحمت، علم، مالکیت و توانایی بر اجابت تصویر می‌شود.

از منظر تحلیل گفتمان انتقادی، به‌ویژه با تکیه بر دیدگاه هاج و کرس، این رابطه قدرت در سطح زبان و نشانه‌ها نیز قابل مشاهده است (نک. Kress & Hodge, 1988: 96). تکرار خطاب‌هایی مانند «رَبَّنَا» جایگاه خداوند را به‌عنوان مالک، پروردگار و مرجع نهایی تثبیت می‌کند و هم‌زمان دعاکننده را در جایگاه وابستگی، بندگی و نیاز قرار می‌دهد. افعال امری در دعا، مانند «اغفر»، «ارحم»، «اهدنا»، «قنا» و «آتنا»، از نوع امر سلطه‌جویانه انسانی نیستند، بلکه صورت زبانی درخواست از مقام برترند؛ یعنی ساختار دستوری امر در اینجا رابطه‌ای از فروتنی، نیاز و اتکا را نشان می‌دهد. به‌همین دلیل، قدرت الهی در دعا‌های قرآنی نه فقط در مضمون، بلکه در صورت زبانی دعا نیز بازنمایی می‌شود.

باین حال، این رابطه قدرت در دعا‌های قرآنی صرفاً رابطه سلطه و اجبار نیست. خداوند در کنار قدرت، با صفاتی چون رحمت، مغفرت، هدایت، قرب و اجابت نیز بازنمایی می‌شود. برای مثال، آیه «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»، خداوند را نه فقط قدرتی برتر، بلکه قدرتی نزدیک و پاسخ‌گو معرفی می‌کند (بقره: ۱۸۶)؛ بنابراین، در دعا‌های قرآنی رابطه قدرت خداوند کاملاً مشهود است، اما این قدرت با رحمت، هدایت و اجابت پیوند خورده و در قالب رابطه‌ای عبادی و معنوی میان خالق و مخلوق بیان می‌شود.

بر این اساس، دعا‌های قرآنی از آن جهت قابل تحلیل با الگوی هاج و کرس هستند که در آن‌ها یک رابطه گفتمانی روشن ساخته می‌شود: انسان در جایگاه «بنده»، «نیازمند»، «خطاکار»، «طلب‌کننده هدایت» یا «جویای رحمت» قرار می‌گیرد و خداوند در جایگاه «رب»، «مالک»، «آمرزنده»، «هدایت‌کننده»، «داور» و «قادر بر اجابت» بازنمایی می‌شود. این الگو کمک می‌کند نشان دهیم که دعا چگونه از طریق خطاب، افعال، ضمائر، نقش‌های کنشی و نسبت‌های معنایی، جایگاه برتر خداوند و جایگاه نیازمند انسان را بازنمایی می‌کند.

در ادامه و بر اساس چهار عنصر اصلی در تحلیل گفتمان هاج و کرس، به بررسی دعا‌های قرآنی خواهیم پرداخت.

۲-۱-۲ نام‌دهی

در چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی هاج و کرس، «نام‌دهی» (Naming) یکی از مهم‌ترین سازوکارهای ایدئولوژیک در زبان به شمار می‌آید، زیرا از طریق آن کنشگران اجتماعی در متن معرفی، طبقه‌بندی و در شبکه‌ای از روابط قدرت جای‌گذاری می‌شوند. به باور هاج و کرس، انتخاب نام‌ها هرگز خنثی نیست، بلکه نوعی بازنمایی گزینشی از واقعیت است که در آن برخی ویژگی‌ها برجسته و برخی دیگر پنهان می‌شوند و از این طریق، نوعی جهان‌بینی خاص تثبیت می‌گردد (Kress & Hodge, 1988: 66). از همین رو، نام‌دهی در متون دینی اهمیتی دوچندان پیدا می‌کند، زیرا در این متون، زبان ابزار اصلی برای ترسیم رابطه



میان خداوند و انسان است. در ادعیه قرآنی نیز نام‌دهی نقشی بنیادین در سازمان‌دهی گفتمان دعا ایفا می‌کند و از طریق آن، ساختار قدرت میان خداوند و انسان در قالبی زبانی بازنمایی می‌شود.

یکی از برجسته‌ترین الگوهای نام‌دهی در ادعیه قرآنی، خطاب «رَبِّ» و «رَبَّنَا» است که در بسیاری از دعاها تکرار می‌شود. برای مثال در آیه «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا» (آل‌عمران: ۸)، دعا با عنوان «رَبَّنَا» آغاز می‌شود. واژه «رَبِّ» در کاربرد قرآنی دلالت بر مالکیت، تدبیر، تربیت و پرورش تدریجی دارد و از این رو، از جامع‌ترین نام‌های الهی در بافت دعا محسوب می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲۵۸/۳). در این نام‌دهی، خداوند به‌عنوان مربی و تدبیرکننده حیات انسانی معرفی می‌شود؛ در نتیجه، مخاطب دعا به‌طور ضمنی در جایگاه «مربوب» قرار می‌گیرد. این ساختار نام‌دهی نوعی رابطه قدرت مبتنی بر وابستگی و هدایت را بازنمایی می‌کند؛ یعنی انسانی که هدایت یافته است، همچنان خود را نیازمند تثبیت الهی می‌بیند و از خدا می‌خواهد که قلب او را منحرف نسازد.

در نمونه‌ای دیگر می‌خوانیم: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً» (بقره: ۲۰۱). در این دعا، نام‌دهی خداوند با عنوان «رَبَّنَا» همراه با درخواست عطا («آتِنَا») آمده است. این ترکیب نشان می‌دهد که منبع نهایی نعمت‌های دنیوی و اخروی خداوند است. ابن‌عاشور در تفسیر این آیه بیان می‌کند که کاربرد «رَبَّنَا» در اینجا دلالت بر ربوبیت عام الهی دارد که شامل تأمین نیازهای مادی و معنوی انسان می‌شود (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰ق: ۱۴۳/۲). از منظر گفتمان‌شناسی، چنین نام‌دهی‌ای جهان را به‌گونه‌ای بازنمایی می‌کند که در آن خداوند منشأ همه خیرات و انسان دریافت‌کننده این نعمت‌هاست.

در برخی دعا‌های قرآنی، نام‌دهی با اسمای حسنا‌ی الهی همراه می‌شود و ابعاد مختلف قدرت الهی را برجسته می‌سازد. برای نمونه در دعای مؤمنان آمده است: «رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا» (غافر: ۷). در این آیه، خداوند با دو ویژگی «رحمت» و «علم» توصیف شده است. این نام‌دهی نشان می‌دهد که مغفرت الهی بر دو پایه استوار است: آگاهی کامل از احوال بندگان و رحمت فراگیر؛ در نتیجه، تصویر خاصی از قدرت الهی شکل می‌گیرد؛ قدرتی که نه صرفاً قاهرانه، بلکه همراه با رحمت و علم است. این الگو در تحلیل گفتمان نشان می‌دهد که چگونه زبان دعا، قدرت الهی را در قالبی اخلاقی و رحمانی بازنمایی می‌کند.

در دعای دیگری می‌خوانیم: «رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ» (مؤمنون: ۱۱۸). در این ساختار، خداوند با صفت «خیر الراحمین» نامیده می‌شود. این نام‌دهی نوعی برتری مطلق در صفت رحمت را نشان می‌دهد؛ یعنی خداوند نه فقط مهربان، بلکه برترین مهربانان است. مفسران اشاره کرده‌اند که این تعبیر، نوعی تأکید بلاغی بر بی‌نظیری رحمت الهی است (فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ۴۷/۲۳). در سطح گفتمانی، این نام‌دهی مخاطب را متقاعد می‌کند که امید به رحمت الهی امری کاملاً معقول و موجه است.

در مقابل نام‌دهی خداوند، هویت انسان در ادعیه قرآنی غالباً با اوصافی همراه است که بر ضعف، نیاز و خطاپذیری او دلالت دارند. برای مثال در دعای مؤمنان آمده است: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا» (اعراف: ۲۳). در اینجا انسان خود را «ظالم» معرفی می‌کند؛ یعنی کسی که با گناه، به خویش ستم کرده است. این خودنام‌گذاری نشان‌دهنده پذیرش مسئولیت اخلاقی و اعتراف به خطاست. در تحلیل گفتمان، چنین نام‌دهی‌ای نوعی «خودبازنمایی فروتنانه» است که در برابر نام‌دهی متعالی خداوند قرار می‌گیرد.

نمونه‌ای دیگر در دعای یونس(ع) دیده می‌شود: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (انبیاء: ۸۷).

در این دعا، نام‌دهی سه مرحله‌ای رخ می‌دهد: نخست، انحصار الوهیت در خداوند؛ دوم، تنزیه الهی؛ و سوم، معرفی خود



به‌عنوان «ظالم». این ساختار گفتمانی فاصله‌ای آشکار میان مقام قدسی خداوند و موقعیت خطاپذیر انسان ایجاد می‌کند. ابن‌عاشور معتقد است که این دعا نمونه‌ای کامل از جمع میان توحید، تنزیه و اعتراف به گناه است (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰ق): ۸۹/۱۷.

از سوی دیگر، در بسیاری از دعاهای قرآنی، انسان با ضمائر جمع معرفی می‌شود؛ مانند «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا» (آل‌عمران: ۱۴۷). کاربرد «نا» در این آیه نوعی هویت جمعی برای مؤمنان ایجاد می‌کند. این نام‌دهی جمعی، جامعه‌ای از بندگان را بازنمایی می‌کند که همگی در برابر خداوند جایگاهی یکسان دارند و به رحمت او نیازمندند. به گفته برخی پژوهشگران زبان‌شناسی قرآن، این ساختار نقش مهمی در شکل‌گیری هویت دینی مشترک میان مؤمنان دارد. نمونه دیگری از نام‌دهی انسان در دعای ابراهیم(ع) دیده می‌شود: «رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» (ابراهیم: ۴۰). در اینجا ابراهیم خود را به‌عنوان کسی معرفی می‌کند که آرزوی «مقیم الصلاة» بودن دارد. این نام‌دهی نشان می‌دهد که هویت مطلوب انسان در گفتمان قرآنی، هویتی مبتنی بر عبادت و بندگی است.

همچنین در دعای پیامبران و مؤمنان، گاه نام‌دهی انسان با عنوان «عبادک» یا «عباد الله» همراه می‌شود که دلالت بر بندگی و وابستگی کامل به خداوند دارد. چنین نام‌دهی‌ای، رابطه قدرت را به‌شکلی آشکار تثبیت می‌کند: خداوند در مقام رب و مالک، و انسان در مقام عبد و بنده.

بررسی نمونه‌های متعدد ادعیه قرآنی نشان می‌دهد که نام‌دهی در این متون صرفاً یک ابزار زبانی ساده نیست، بلکه سازوکاری گفتمانی برای بازنمایی ساختار قدرت و هویت است. خداوند با نام‌هایی معرفی می‌شود که قدرت، علم، رحمت و حاکمیت مطلق او را برجسته می‌کنند؛ درحالی‌که انسان با اوصافی چون «ظالم»، «عبد»، «مؤمن» و «مستغفر» معرفی می‌شود. این دوگانگی نام‌گذاری، مطابق نظریه حاج و کرس، نوعی ساختار ایدئولوژیک تولید می‌کند که در آن رابطه میان خالق و مخلوق به‌صورت طبیعی و بدیهی جلوه داده می‌شود (Kress & Hodge, 1988: 96). بدین ترتیب، نام‌دهی در ادعیه قرآنی نقشی اساسی در بازتولید گفتمان توحیدی ایفا می‌کند و از طریق ساختارهای زبانی، نظام معنایی خاصی را درباره قدرت الهی و جایگاه انسان تثبیت می‌نماید.

۲-۲-۲ اسم‌سازی

در چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی حاج و کرس، اسم‌سازی یکی از بنیادی‌ترین سازوکارهای ایدئولوژیک زبان است، زیرا با تبدیل فرایندها و کنش‌ها به اسم، پویایی رویدادها را به «وضعیت‌های ثابت» تبدیل می‌کند و از این طریق، روابط قدرت را طبیعی و بدیهی جلوه می‌دهد (Kress & Hodge, 1988: 60). هلیدی (۱۹۸۹)، «این پدیده را استعاره دستوری^{۶۷} می‌نامد؛ بدین معنا که یک صورت زبانی از یک طبقه دستوری قابل‌پیش‌بینی‌تر به طبقه دستوری دیگری تبدیل می‌گردد» (به نقل از: پالتریج، ۱۳۹۵: ۲۸).

در ادعیه قرآنی، این سازوکار نقش مهمی در بازنمایی نسبت میان انسان و خدا دارد؛ چراکه بسیاری از افعال الهی یا انسانی در قالب اسم عرضه می‌شوند و بدین ترتیب، عاملیت‌ها بازآرایی می‌گردند. البته باید متذکر شد که «در متون نوشتاری در مقایسه با متون گفتاری، معمولاً از گروه‌های اسمی سنگین و پیچیده‌تری استفاده می‌شود و به همین علت است که در این گونه متون، اطلاعات در تعداد اندکی از واژگان و به‌صورت فشرده و کنار هم گنجانده می‌شود» (پالتریج، ۱۳۹۵: ۲۸). در آیه «رَبَّنَا هَبْ



67. Grammatical metaphor

لَنَا مِنْ أَرْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ» (فرقان: ۷۴)، تعبیر «قُرَّةَ أَعْيُنٍ» نمونه‌ای روشن از اسم‌سازی است. این واژه که از ریشه «قَرَّ» به معنای آرام گرفتن گرفته شده، به جای آنکه به صورت فعل («تَقَرَّرَ أَعْيُنًا») بیاید، در قالب اسم مصدر آمده است. بدین ترتیب، «آرامش یافتن» به «آرامش» به مثابه یک وضعیت عینی و قابل اعطا تبدیل می‌شود. از منظر هاج و کرس، این تبدیل کنش به شیء، موجب شیء‌وارگی (reification) یک حالت عاطفی می‌شود و آن را از سطح فرایند انسانی به سطح عطای الهی ارتقا می‌دهد؛ در نتیجه، آرامش خانوادگی نه حاصل تلاش تدریجی انسان، بلکه موهبتی تثبیت شده و اعطایی از سوی خداوند بازنمایی می‌شود.

در دعای «رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ» (دخان: ۱۲)، واژه «الْعَذَاب» نمونه‌ای دیگر از اسم‌سازی است. «عذاب» در اصل دلالت بر کنش عذاب کردن دارد، اما در این ساختار به صورت اسم مستقل و قطعی ظاهر شده است. در سطح نحوی، فاعل عذاب ذکر نشده و پدیده به صورت یک واقعیت عینی و مسلط عرضه شده است. هاج و کرس نشان می‌دهند که چنین حذف عاملیتی، قدرت را در سطحی پنهان اما تثبیت شده نگه می‌دارد؛ یعنی مخاطب می‌داند که خداوند فاعل نهایی است، اما ساختار اسمی، این فاعلیت را به شکلی غیرمستقیم و اقتدارگونه بازنمایی می‌کند. بدین ترتیب، «عذاب» به عنوان یک وضعیت فراگیر تصویر می‌شود که انسان تنها می‌تواند رفع آن را طلب کند.

در آیه «رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً» (کهف: ۱۰)، واژه «رحمة» نیز بیانگر اسم‌سازی است. «رحمت» در اصل به معنای رحمت‌ورزی و کنشی از سوی فاعل است، اما در اینجا به صورت شیئی قابل اعطا و انتقال آمده است. این تبدیل، عمل الهی را به «دارایی» یا «ذخیره‌ای نزد خدا» بدل می‌کند. در تحلیل گفتمان، چنین ساختاری نشان می‌دهد که قدرت الهی نه صرفاً در انجام کنش، بلکه در مالکیت و توزیع یک سرمایه معنوی تثبیت شده است. انسان در این چارچوب، نه کنشگر، بلکه دریافت‌کننده رحمت است؛ رحمت به مثابه موجودیتی مستقل که نزد خدا قرار دارد.

در دعای «رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (یونس: ۸۵)، «فتنة» نیز کنشی اسمی شده است. «فتنه کردن» فرایندی است که مستلزم فاعل و مفعول است، اما در اینجا به صورت «فتنه‌بودن» بازنمایی شده است. این ساختار، انسان را در موقعیت مفعولی محض قرار می‌دهد؛ گویی امکان تبدیل شدن به فتنه، وضعیتی است که بر او عارض می‌شود. در چارچوب نظری هاج و کرس، این امر به معنای تقلیل عاملیت انسانی و تثبیت قدرت الهی در کنترل وضعیت‌های اجتماعی و تاریخی است.

در آیه «رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ» (اعراف: ۸۹)، واژه «الحق» نیز واجد کارکرد اسم‌سازی است. «حق» در اینجا به عنوان جوهری ثابت و ازلی عرضه می‌شود، نه فرایند احقاق. بدین ترتیب، عدالت از سطح کنش انسانی به سطح ماهیت الهی ارتقا می‌یابد. خداوند در مقام داور مطلق، مجری «حق»ی است که پیشاپیش به صورت امری عینی و مستقل وجود دارد. این شیوه بازنمایی، عدالت را از حوزه چالش و منازعه انسانی خارج کرده و آن را به قلمرو اقتدار الهی منتقل می‌کند.

در دعای «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا» (بقره: ۱۲۷)، مفهوم «قبول» یا «تقبُّل» نیز گرچه در قالب فعل امر آمده، اما دلالت بر وضعیت اسم‌مصدرگونه «پذیرش» دارد. آنچه از خدا طلب می‌شود، تحقق یک کنش لحظه‌ای نیست، بلکه استقرار وضعیت «پذیرفته‌شدن» است؛ در نتیجه، ارزش عمل انسانی نه به خود عمل، بلکه به «پذیرش» الهی وابسته می‌شود. در تحلیل هاج و کرس، این نوع بازنمایی به معنای انتقال مرکز ارزش‌گذاری از انسان به خداست؛ انسان عمل می‌کند، اما اعتبار عمل تنها در صورت تحقق یک وضعیت اسمی شده (پذیرش) معنا می‌یابد.



نمونه‌های دیگری از اسم‌سازی در ادعیه قرآنی نیز قابل مشاهده است. در دعای مؤمنان آمده است: «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا» (اعراف: ۱۲۶). واژه «صَبْرًا» در اصل به فرایند «صبر کردن» اشاره دارد، اما در اینجا به صورت اسم و همچون نعمتی قابل افاضه بازنمایی شده است. این ساختار نشان می‌دهد که پایداری انسان نه صرفاً حاصل اراده فردی، بلکه عطایی الهی تلقی می‌شود.

همچنین در دعای ابراهیم (ع) آمده است: «زَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا» (بقره: ۱۲۶). واژه «أَمِنًا» بیانگر وضعیت امنیت است که به صورت یک حالت اسمی شده مطرح شده است؛ یعنی امنیت نه فرایندی اجتماعی، بلکه وضعیتی است که به اراده الهی تحقق می‌یابد.

در آیه «رَبَّنَا عَلَيْنِكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْتَبْنَا» (ممتحنه: ۴) نیز مفهوم «توکل» در سطح گفتمانی به صورت حالتی اسمی شده از اعتماد و واگذاری امر به خدا بازنمایی می‌شود که بیانگر وابستگی وجودی انسان به قدرت الهی است. این نمونه‌ها نشان می‌دهد که اسم‌سازی در ادعیه قرآنی کارکردی صرفاً نحوی ندارد، بلکه سازوکاری گفتمانی برای تثبیت ساختار قدرت است. کنش‌های الهی به صورت موجودیت‌های ثابت، مستقل و قابل اعطا بازنمایی می‌شوند و کنش‌های انسانی به وضعیت‌هایی وابسته به اراده الهی فروکاسته می‌گردند. این فرایند، مطابق تحلیل هاج و کرس، نوعی طبیعی‌سازی رابطه قدرت میان خالق و مخلوق را رقم می‌زند؛ رابطه‌ای که در آن خداوند منبع، مالک و تنظیم‌کننده همه وضعیت‌هاست و انسان در جایگاه دریافت‌کننده، نیازمند و منتظر قرار می‌گیرد (Kress & Hodge, 1988: 65).

۲-۲-۳ معلوم و مجهول

در ادعیه قرآنی، افعال معلوم نه تنها شیوه بیان خواسته نیستند، بلکه سازوکارهای اصلی «بازنمایی قدرت» را در گفتمان دعا شکل می‌دهند. وقتی دعا با افعال امری یا مضارع معلوم مطرح می‌شود، خداوند در مقام تنها فاعل قادر، کنش‌گر و تعیین‌کننده تصویر می‌شود و این همان ساختی است که نظریه هاج و کرس آن را «نسبت‌دادن عاملیت» و «ساخت قدرت از طریق فرایندهای زبانی» می‌نامد. به همین دلیل، افعالی مانند «اجعل»، «ارزق»، «اشدد»، «أشركه»، «انصر»، «أخرج»، «أتمم» و «صرف» در دعاها صرفاً افعال التماسی نیستند، بلکه واحدهای قدرت‌اند؛ یعنی ساختارهایی که جهان را چنان می‌سازند که همه چیز از کنش مستقیم خدا ناشی شود.

در دعای ابراهیم «اجعل هذا بلداً آمناً وارزق أهله» (بقره: ۱۲۶)، ساخت معلوم دو قلمرو حیاتی - امنیت و معیشت - را به کنش مستقیم خداوند گره می‌زند. اینجا، زبان دعا طوری سازمان‌دهی شده که هیچ سازوکار دیگری به عنوان منشأ امنیت یا اقتصاد مطرح نشود، بلکه فاعل واحد همه چیز را ایجاد و تضمین می‌کند. در تحلیل هاج و کرس، این نوع گزینش‌های نحوی، شکل‌دهنده یک جهان معنایی تک‌محور هستند که در آن قدرت در نقطه‌ای واحد متمرکز است.

در «اجنبنی وبنی أن نعبد الأصنام» (ابراهیم: ۳۵)، ساخت معلوم «اجنبنی» فرایند دورساختن را کاملاً در اختیار خدا قرار می‌دهد. این نحوه بیان، اراده انسان برای پرهیز از شرک را نه نتیجه تلاش فردی، بلکه حاصل مداخله کنشی خداوند معرفی می‌کند. جهانی که با این ساخت تثبیت می‌شود، جهانی است که در آن جهت‌گیری اعتقادی و عملی انسان در ید قدرت الهی است.

در دعای آدم (ع): «إِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا» (اعراف: ۲۳)، افعال «تغفر» و «ترحم» به صورت معلوم بیان شده‌اند و خسران انسان وابسته به انجام یا عدم انجام کنش الهی معرفی می‌شود. ساخت معلوم اینجا مبنایی برای شکل‌گیری نظم معنایی



وابستگی است: انسان بدون کنش الهی در موضع سقوط قرار دارد. این همان «تثبیت جایگاه قدرت» است که حاج و کرس به‌عنوان اثر ایدئولوژیک ساخت نحوی تحلیل می‌کنند.

در درخواست مؤمنان «أُخْرِجْنَا... وَاجْعَل لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا» (نساء: ۷۵)، سه فعل معلوم پیایی خدا را در سه مقام قدرت بازنمایی می‌کنند: رهایی‌بخشی، ولایت‌بخشی و نصرت. گفتمان دعا در اینجا دقیقاً همان چیزی را می‌سازد که نظریه گفتمان انتقادی آن را «چارچوب قدرت» می‌نامد: تمام سطوح تجربه انسانی - آزادی از ظلم، سازمان‌یابی اجتماعی و قدرت جمعی - به کنش فعال خداوند وابسته‌اند.

در «هَبْ لِي حَكْمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ» (شعراء: ۸۳)، ساخت معلوم خدا را منشأ حکمت و جایگاه اجتماعی قرار می‌دهد. این باعث می‌شود مقولاتی چون «حکمت»، «صلاحیت»، و «رتبه معنوی» نه ویژگی‌های اکتسابی یا اجتماعی، بلکه فرآورده‌های قدرت الهی تعریف شوند. به تعبیر حاج و کرس، این ساخت نحوی، توزیع عمودی قدرت را طبیعی‌سازی می‌کند.

در دعای موسی «اشدّد به أْزْرِي وَأُشْرِكْه فِي أُمْرِي» (طه: ۳۱-۳۲)، فعل‌های معلوم خدا را در جایگاه سازمان‌دهنده ارتباطات انسانی و تقویت‌کننده توان پیامبری نشان می‌دهند؛ یعنی حتی رابطه‌های انسانی و پشتیبانی‌های اجتماعی نیز معلول کنش الهی‌اند. اینجا گفتمان دعا، ساختار قدرت را از سطح فردی به سطح ساختار رسالت گسترش می‌دهد. در «أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبْتَ أَقْدَامَنَا وَانصَرْنَا» (بقره: ۲۵۰)، صبر درونی، ثبات جسمانی و پیروزی اجتماعی هر سه به‌صورت افعال معلوم به خدا نسبت داده شده‌اند. این گستره چندلایه قدرت - روانی، جسمانی، اجتماعی - به زبان حاج و کرس نشانه «گسترش قلمرو عاملیت» است؛ یعنی خدا تنها عامل مؤثر در سه سطح بنیادین وجود انسان معرفی می‌شود. در «أَتَمِّمْ لَنَا نُورًا وَاغْفِرْ لَنَا» (تحریم: ۸)، ساخت معلوم خدا را فاعل تکمیل‌کننده نور و پوشاننده گناه نشان می‌دهد. این ساخت روایت تکوینی و اخلاقی را نیز وابسته به کنش الهی می‌کند.

و در «صَرَفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ» (فرقان: ۶۵)، خدا در نقش عامل بازدارنده تهدید وجودی معرفی می‌شود. این نوع بیان، قدرت الهی را در مقام «کنترل‌کننده سرنوشت نهایی» تثبیت می‌کند.

باید گفت که ساخت معلوم در ادعیه قرآنی نه صرفاً قالبی دستوری، بلکه بنیان یک نظم گفتمانی است که در آن خداوند در مقام فاعل مطلق و بنده در مقام کنش‌پذیر و نیازمند بازنمایی می‌شود. این دقیقاً همان هم‌نشینی زبان و قدرت است که نظریه حاج و کرس بر آن تأکید می‌کند: زبان دعا ساختاری ایدئولوژیک می‌سازد که توزیع قدرت را یک‌سویه و عمودی و سراسر وابسته به عاملیت الهی معرفی می‌کند.

از طرفی باید گفت که در در ادعیه قرآنی، تقابل میان ساخت معلوم و مجهول نه به‌منزله تفاوتی صرفاً نحوی، بلکه راهبردی گفتمانی است که تعیین می‌کند «قدرت چگونه دیده شود» و «عاملیت چگونه به کار رود یا پنهان شود». در دعا‌های خطاب‌گرا، ساخت معلوم حضور پررنگ‌تری دارد. برای نمونه، دعا‌های حضرت زکریا(ع): «رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا» (انبیاء: ۸۹) و «هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» (مریم: ۵)، یا دعای موسی(ع): «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» (طه: ۲۵) همگی بر اساس ساخت معلوم صورت‌بندی شده‌اند. در این دعا‌ها، فاعل مفروض خداست و فعل به‌صورت روشن به فاعل مشخصی وابسته است. مطابق تحلیل حاج و کرس، حضور پررنگ فاعل در این ساخت‌ها، «عاملیت متمرکز» را برجسته می‌کند؛ یعنی کنش از سوی موجودی دارای قدرت مطلق صورت می‌گیرد. این نوع صورت‌بندی زبانی، رابطه دعا را به یک رابطه کنشی-پاسخی



تبدیل می‌کند؛ انسان «درخواست می‌کند» و خدا «کنش‌ور» تصویر می‌شود. همین امر سبب می‌شود فعل معلوم، قدرت را در موقعیتی «شخصی و مداخله‌گر» بازنمایی کند؛ خدایی که اراده‌اش در هر لحظه به شکل مستقیم فراخوانده می‌شود.

در مقابل، در آیاتی که تحقق وعده‌ها یا نتایج دعا را توصیف می‌کنند، ساخت مجهول حضوری معنادار می‌یابد. به عنوان نمونه: «وَأُزِلَّتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ» (شعراء: ۹۰)، «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ» (زمر: ۷۳) و «وَغِصَّ الْمَاءُ» (هود: ۴۴). در این نمونه‌ها، افعال «أُزِلَّتِ»، «سِيقَ»، «غِصَّ» همگی ساخت مجهول صریح دارند. فاعل حقیقی - که در منطق اعتقادی خداوند است - در سطح نحوی حذف و رخداد به صورت امری واقع شده و قطعی عرضه می‌شود. بر اساس چارچوب هاج و کرس، چنین حذف عاملیتی، نوعی «پس‌زمینه‌سازی کنشگر» و «پیش‌زمینه‌سازی فرایند» است. تمرکز جمله نه بر اینکه چه کسی این افعال را انجام داده، بلکه بر تحقق حتمی و قاطع آن‌هاست. بدین ترتیب، قدرت الهی از صورت شخصی و مستقیم به صورت ساختاری و نظام‌مند بازنمایی می‌شود؛ گویی رخدادها خود تحقق می‌یابند و در چارچوب نظمی فراگیر به وقوع می‌پیوندند.

۲-۲-۴ جملات کنشی و اسنادی

در چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی هاج و کرس، زبان ابزاری برای بازنمایی روابط قدرت و سامان‌دهی تجربه اجتماعی است. به اعتقاد آنان، ساخت‌های نحوی مختلف می‌توانند نقش‌های متفاوتی در نحوه تصویرکردن عاملیت، کنش و هویت ایفا کنند (Kress & Hodge, 1993: 25). از این منظر، جملات کنشی و اسنادی دو سازوکار مهم زبانی برای سازمان‌دهی گفتمان هستند. جملات کنشی با تکیه بر فعل، کنش و عاملیت را برجسته می‌کنند و نشان می‌دهند چه کسی عمل را انجام می‌دهد و چه کسی تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد؛ درحالی‌که جملات اسنادی بیشتر بر نسبت‌دادن صفات و ویژگی‌ها به فاعل تمرکز دارند و از این طریق هویت و موقعیت پایدار او را تثبیت می‌کنند. در تحلیل گفتمان، این دو ساخت می‌توانند شیوه‌های متفاوتی از بازنمایی قدرت را شکل دهند، زیرا قدرت گاه در قالب «کنش و مداخله» و گاه در قالب «هویت و صفت پایدار» بازنمایی می‌شود (نک. همان: ۲۶-۳۰).

در ادعیه قرآنی، جملات کنشی معمولاً از طریق افعال امری یا دعایی شکل می‌گیرند و خداوند را به عنوان فاعل اصلی کنش معرفی می‌کنند. برای نمونه در دعای حضرت شعیب آمده است: «رَبَّنَا افْتَحْ يَبْنَا وَبَيِّنْ قَوْمَنَا بِالْحَقِّ» (الأعراف: ۸۹). فعل «افتح» در این آیه نشان می‌دهد که داوری و حل نزاع اجتماعی به کنش مستقیم خداوند وابسته است. از منظر هاج و کرس، این نوع ساخت کنشی موجب برجسته‌سازی عاملیت می‌شود و فاعل را به عنوان عامل اصلی تغییر در جهان معرفی می‌کند (Kress & Hodge, 1993: 27). در نتیجه، قدرت الهی در مقام نیرویی مداخله‌گر در نظم اجتماعی بازنمایی می‌شود. نمونه دیگر در دعای حضرت موسی دیده می‌شود: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» (طه: ۲۵). در اینجا فعل «اشرح» تغییر در وضعیت روانی و درونی انسان را به کنش الهی نسبت می‌دهد. از دیدگاه تحلیل گفتمان، این ساخت نشان می‌دهد که حتی تحولات درونی انسان نیز در گفتمان دعا به عاملیت خداوند نسبت داده می‌شود. به تعبیر هاج و کرس، ساخت‌های کنشی می‌توانند جهان را به گونه‌ای بازنمایی کنند که در آن تغییرات و رویدادها به کنش فاعلان خاص نسبت داده شود و از این طریق روابط قدرت در گفتمان شکل گیرد (Kress & Hodge, 1993: 28).

نمونه دیگری از این ساخت در دعای حضرت ابراهیم دیده می‌شود: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا» (البقرة: ۱۲۶). فعل «اجعل» ایجاد امنیت را به کنش مستقیم خداوند وابسته می‌کند. در اینجا امنیت اجتماعی نه حاصل ساختارهای انسانی



بلکه نتیجه اراده و کنش الهی معرفی می‌شود. در چارچوب تحلیل گفتمان هاج و کرس، چنین ساخت‌هایی نوعی بازنمایی قدرت هستند که در آن فاعل دارای قدرت به‌عنوان عامل تغییر و تنظیم نظم اجتماعی تصویر می‌شود (Hodge, 1993: 56 & Kress).

در مقابل، جملات اسنادی در ادعیه قرآنی بیشتر برای نسبت دادن صفات ثابت به خداوند به کار می‌روند و از این طریق هویت الهی را تثبیت می‌کنند. برای مثال در دعای حضرت ابراهیم آمده است: «إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ» (ابراهیم: ۳۹). در این جمله، «سمیع الدعاء» صفتی است که به خداوند نسبت داده می‌شود و شنوای او را به‌عنوان ویژگی دائمی معرفی می‌کند. در تحلیل هاج و کرس، جملات اسنادی اغلب برای تثبیت هویت‌ها و ارزش‌ها در گفتمان به کار می‌روند و به نوعی چارچوب ایدئولوژیک گفتمان را شکل می‌دهند (Kress & Hodge, 1993: 30). در اینجا نیز صفت «شنوای» زمینه‌ای معنایی فراهم می‌کند که درخواست دعا در آن معنادار و مشروع جلوه می‌کند.

نمونه دیگر در دعای حضرت یعقوب دیده می‌شود: «إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ» (یوسف: ۱۰). در این جمله، صفت «لطیف» به خدا نسبت داده شده و به ظرافت و تدبیر الهی اشاره دارد. این ساخت اسنادی نه کنشی خاص را توصیف می‌کند و نه رویدادی را بازنمایی می‌کند، بلکه تصویری پایدار از هویت الهی ارائه می‌دهد. از دیدگاه هاج و کرس، چنین اسنادی‌هایی به تثبیت چارچوب معنایی گفتمان کمک می‌کنند و نوعی طبیعی سازی قدرت را رقم می‌زنند، زیرا قدرت به‌عنوان ویژگی ذاتی و دائمی فاعل معرفی می‌شود (Kress & Hodge, 1993: 90). همچنین در دعای حضرت ابراهیم و اسماعیل آمده است: «إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (البقرة: ۱۲۷). این جمله نیز ساختی اسنادی دارد که در آن صفات «سمیع» و «علیم» به خداوند نسبت داده می‌شود. این صفات در واقع بنیان معنایی درخواست‌های پیشین در دعا را فراهم می‌کنند، زیرا وقتی خداوند به‌عنوان شنوا و دانا معرفی می‌شود، درخواست پذیرش دعا نیز منطقی و قابل انتظار جلوه می‌کند. در تحلیل هاج و کرس، چنین ساخت‌هایی به تثبیت ساختارهای قدرت در گفتمان کمک می‌کنند، زیرا صفات نسبت داده شده به فاعل، مبنای مشروعیت کنش‌های او را شکل می‌دهند (Kress & Hodge, 1993: 88). بر این اساس، در ادعیه قرآنی ترکیب جملات کنشی و اسنادی نوعی الگوی گفتمانی منسجم ایجاد می‌کند. جملات کنشی خداوند را به‌عنوان عامل فعال تغییر در جهان معرفی می‌کنند؛ درحالی که جملات اسنادی صفات ثابت و هویت پایدار او را تثبیت می‌کنند. این ترکیب باعث می‌شود که قدرت الهی هم در سطح «کنش» و هم در سطح «هویت» بازنمایی شود؛ یعنی هم خداوند قادر به مداخله در جهان تصویر می‌شود و هم دارای صفات ذاتی‌ای معرفی می‌گردد که این مداخله را طبیعی و مشروع می‌سازد. این همان سازوکاری است که هاج و کرس از آن به‌عنوان نقش ساخت‌های زبانی در بازنمایی و تثبیت روابط قدرت در گفتمان یاد می‌کنند (Hodge, 1993 & Kress).



نتایج بررسی ادعیه قرآنی بر اساس الگوی تحلیل گفتمان حاج و کرس نشان می‌دهد که ساختارهای زبانی این ادعیه نقش مهمی در بازنمایی و تثبیت قدرت الهی دارند و از طریق سازوکارهای مختلف زبانی، رابطه‌ای معنادار میان خداوند و انسان شکل می‌دهند. در این گفتمان، دعا تنها نیاز یا درخواست نیست، بلکه ساختاری زبانی است که در آن جایگاه قدرت، عاملیت و هویت طرفین رابطه به‌صورت نظام‌مند بازنمایی می‌شود.

نخست، فرایند نام‌دهی در ادعیه قرآنی نقش مهمی در تعریف جایگاه طرفین این رابطه دارد. در این دعاها، خداوند با نام‌ها و صفاتی همچون «رب»، «غفور»، «رحیم»، «عزیز» و «حکیم» معرفی می‌شود که همگی بر اقتدار، دانایی و مهربانی او دلالت دارند. درمقابل، انسان در بسیاری از دعاها با تعبیری مانند «ظالم»، «مذنب» یا «عبد» توصیف می‌شود. این الگوی نام‌دهی نوعی ساختار معنایی ایجاد می‌کند که در آن خداوند در جایگاه قدرت مطلق و انسان در موقعیت نیازمند و وابسته قرار می‌گیرد. بدین ترتیب، نام‌ها و برجسب‌های به‌کاررفته در دعاها تنها نقش توصیفی ندارند، بلکه در شکل‌گیری و تثبیت رابطه قدرت میان خدا و انسان مشارکت می‌کنند.

دوم، اسم‌سازی در ادعیه قرآنی موجب می‌شود بسیاری از کنش‌ها و فرایندها به‌صورت مفاهیم ثابت و انتزاعی بازنمایی شوند. مفاهیمی مانند «رحمت»، «عذاب»، «امن»، «صبر» یا «فتنه» در قالب اسم‌ها بیان می‌شوند و به‌صورت واقعیت‌هایی فراگیر و نسبتاً پایدار در گفتمان دعا ظاهر می‌گردند. این شیوه بیان باعث می‌شود این مفاهیم به‌عنوان عناصر بنیادین نظم الهی در جهان فهمیده شوند و ارتباط آن‌ها با اراده و قدرت الهی برجسته شود؛ در نتیجه، بسیاری از تحولات و وضعیت‌های انسانی در قالب مفاهیم کلی و ساختاری بازنمایی می‌شوند که منشأ نهایی آن‌ها به قدرت خداوند نسبت داده می‌شود.

سوم، بررسی ساخت‌های معلوم و مجهول نشان می‌دهد که در دعاها مستقیم که خطاب به خداوند بیان می‌شوند، ساخت معلوم غالب است. در این موارد، خداوند به‌صورت فاعل صریح کنش معرفی می‌شود و افعال داعایی یا امری نشان می‌دهند که تحقق تغییرات مورد درخواست تنها از طریق کنش الهی ممکن است؛ درمقابل، در برخی بخش‌های روایی قرآن که نتیجه دعا یا تحقق وعده‌های الهی را بیان می‌کنند، ساخت مجهول نیز دیده می‌شود. این نوع بیان سبب می‌شود رخدادها به‌صورت فرایندهایی کلی و فراگیر بازنمایی شوند و نتیجه نهایی قدرت الهی به‌عنوان امری قطعی و اجتناب‌ناپذیر جلوه کند. در ادعیه قرآنی، ساخت معلوم بیشتر با مقام طلب، تضرع و خطاب مستقیم پیوند دارد و عاملیت الهی را برجسته و شخصی می‌کند؛ درحالی‌که ساخت مجهول عمدتاً در مقام روایت تحقق، داوری و جزا ظاهر می‌شود و قدرت الهی را به‌صورت نظمی فراگیر، قطعی و گریزناپذیر بازنمایی می‌کند. این جابه‌جایی میان معلوم و مجهول، نشان می‌دهد که انتخاب نحوی در متن دعا امری خنثی نیست، بلکه ابزاری برای سامان‌دهی معنای قدرت، تثبیت سلسله‌مراتب وجودی و شکل‌دهی به تجربه دینی مخاطب است. چهارم، تحلیل جملات کنشی و اسنادی نشان می‌دهد که این دو نوع ساخت در ادعیه قرآنی مکمل یکدیگرند. جملات کنشی معمولاً با افعال داعایی یا امری بیان می‌شوند و خداوند را به‌عنوان عامل فعال تغییر در وضعیت انسان و جهان معرفی می‌کنند. در چنین ساخت‌هایی، تغییر در حوزه‌های فردی، اجتماعی و حتی روانی انسان به کنش مستقیم خداوند وابسته نشان داده می‌شود؛ درمقابل، جملات اسنادی بیشتر برای بیان صفات ثابت الهی به کار می‌روند و ویژگی‌هایی مانند شنوایی، دانایی، یا مهربان بودن خداوند را به‌عنوان صفات دائمی او معرفی می‌کنند. این صفات زمینه معنایی لازم برای درخواست‌های دعا را فراهم می‌کنند و نشان می‌دهند که مداخله و پاسخ الهی بر پایه ویژگی‌های ذاتی او استوار است.



- قرآن کریم.
- آقاگل زاده، فردوس. (۱۳۸۵). *تحلیل گفتمان انتقادی*. تهران: علمی فرهنگی.
- ابن عاشور، محمد الطاهر بن محمد بن عاشور. (۱۴۲۰ق). *التحریر والتنوير: تحرير المعنى السديد وتنوير العقل الجديد من تفسير الكتاب المجيد*. تونس: دار سخون.
- بشیر، حسن. (۱۳۹۵). *کاربرد تحلیل گفتمان در فهم منابع دینی*. چاپ ۱. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- پالتریج، برایان. (۱۳۹۵). *درآمدی بر تحلیل گفتمان*. ترجمه: طاهره همتی. چاپ ۱. تهران: نشر نویسه پارسی.
- صیادی نژاد، روح الله و رحمان نوازی. (بهار و تابستان ۱۴۰۲). «تحلیل گفتمان انتقادی دعای چهل و نهم صحیفه سجادیه با تکیه بر الگوی هاج و کرس». *دعای پژوهی*. سال سوم. شماره ۴. صص ۱۰۷-۱۲۵.
- طالقانی، سید محمود. (۱۳۵۹). *پرتوی از قرآن*. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- طباطبائی، سید محمد حسین. (۱۳۷۴). *المیزان فی تفسیر القرآن*. ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- فخر رازی، محمد بن عمر. (۱۴۲۰ق). *مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)*. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- کاظمی، پریسا و همکاران. (بهار و تابستان ۱۴۰۲). «تحلیل انتقادی گفتمان دعای صباح امام علی (ع) بر اساس الگوی نورمن فرکلاف». *دعای پژوهی*. سال سوم. شماره ۴. صص ۱۹۹-۲۲۰.
- معرفت، محمد هادی. (۱۳۷۵). *التمهید فی علوم القرآن*. قم: مؤسسه التمهید.
- مکاریک، ایرناریما. (۱۳۸۶). *دانش نامه نظریه های ادبی معاصر*. ترجمه: مهران مهاجر و محمد نبوی. چاپ ۲. تهران: آگاه.
- مواظبی، زهرا و ابراهیم ابراهیمی. (بهار و تابستان ۱۴۰۴). «تحلیل کاربردشناختی دعای ابو حمزه ثمالی با تکیه بر نظریه کنش گفتاری سرل». *سراج منیر*. سال ۱۶. شماره ۵۰. صص ۳۲۳-۳۵۶.
- موتر، گرلینده. (۱۳۹۷). *گفتمان و مدیریت: سازمان و مدیریت از دریچه تحلیل گفتمان انتقادی*. چاپ ۱. تهران: لوگوس.
- نوازی و همکاران. (زمستان ۱۴۰۳). «تحلیل گفتمان انتقادی رمان (حرب الکلثانیة) ابراهیم نصرالله با تکیه بر الگوی هاج و کرس». *ادب عربی*. سال ۱۶. شماره ۴. صص ۱۲۰-۱۳۸.
- ویدوسن، اچ. جی. (۱۳۹۴). *تحلیل گفتمان*. ترجمه: نگار ایل غمی و نگار داوری اردکانی. تهران: جامعه شناسان.
- یارمحمدی، لطف الله. (۱۳۹۵). *تجزیه و تحلیل مقابله ای گفتمان شناختی: زبان فارسی و انگلیسی در چارچوب زبان شناسی انتقادی*. چاپ ۱. تهران: هرمس.

- Brookfield, S. D (2005). *The power of Critical Theory for Adult Learning and Teaching* Maidenhead: Open University Press.
- Hodge, Robert & Kress, Gunther (1993). *Language as Ideology*. London: Routledge

